

تأثیرپذیری سعدی از نهج البلاغه

سیدمحمد مهدی جعفری

نهج البلاغه عنوان مجموعه برگزیده‌ای از سخنان امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب (ع) است که در سال‌های پایانی سده چهارم به دست ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی ملقب به سید رضی، ادیب و شاعر برجسته سده چهارم هجری، در بغداد گردآوری شده است.

از همان روز تألیف نهج البلاغه تاکنون، این کتاب تأثیر ژرف و گسترده‌ای بر ادبیات عربی و فارسی گذاشته است. اگر چه سخنان امام علی (ع) پیش از گردآوری گزیده آن در نهج البلاغه، در نزد ادیبان و دانشمندان و گویندگان و سخنوران شیعه و سنی، شناخته و پر آوازه بوده است و بر مورخان و اهل حکمت و فرزندگان و استادان رشته‌های گوناگون علوم و معارف اسلامی، از عرب زبان گرفته تا فارسی گوی و پارسی نویس، تأثیر می‌گذاشته است. آثار بر جای مانده از سده‌های دوم تا چهارم و از چهارم به بعد جدای از نهج البلاغه، برخوردار از بخش قابل توجهی از آن سخنان است که به شیوه‌های گوناگون از آن بهره‌ور شده‌اند؛ لیکن کتاب نهج البلاغه این تأثیر گذاری را

گسترش داد و ژرفای بیشتری بخشید. چراپس از قرآن و گفتارهای پیامبر گرامی اسلام، هیچ کتابی به اندازه نهج البلاغه و هیچ سخنی بیشتر از سخن امیرالمؤمنین امام علی(ع) این چنین تأثیری در همه زمینه‌ها و بر روی همه افراد با هر گرایش و باور و اندیشه‌ای و در هر سطحی از دانش و فرزاندگی نگذاشته است؟

برای دریافت علت این تأثیرگذاری، ناچار به آوردن مقدمات چندی هستیم و سپس به اصل مطلب یعنی آوردن نمونه‌های از آثار سعدی می‌پردازیم که در بیان آنها متأثر از نهج البلاغه و یا برگرفته از سخنان امام، در نوشته‌هایی جز این کتاب، می‌باشد.

راز جاودانگی آثار بشری

پس از سخن خدا که خود جاودانه است و دارای بافت و سرشتی جدای از سخن مردمان است، از میان سخنان بشری، گفته‌هایی بیشتر می‌ماند و بیشتر در ژرفای هستی مردم نفوذ می‌کند که با سرشت و فطرت انسان‌ها بیشتر هماهنگ باشد و با نیازها و واقعیت‌های زندگی مردم بیشتر سر و کار داشته باشد.

نکته دیگری که درباره ماندگاری و جاودانگی اثر بر جای مانده از هر کسی باید گفت آن است که، وقتی اثری برای هدفی خاص در شرایطی مناسب و اوضاعی مقتضی و زبانی و شیوه‌ای مؤثر پدید آمده باشد؛ افزون بر آنکه هدف نویسنده یا گوینده را بر می‌آورد، در درازنای روزگار همین که آن شرایط و اوضاع بار دیگر فراهم گردید و هدف نخستین آفریننده مجدداً لازم شد و ضرورت نخستین دوباره پا به جهان گذاشت، خواه و ناخواه مردم بار دیگر بدان اثر روی می‌آورند و نوزایی آن اثر بی برو برگرد به انجام می‌رسد. نمونه برجسته آنچه گفته شد اثر همیشه جاوید حکیم فرزانه، فردوسی طوسی است. فردوسی هنگامی به آفرینش این اثر دست یازید که ملت ایران و زبان و فرهنگ فارسی و دین و باور اسلام و آیین تشیع در میان دو سنگ آسیای سلطنت ترک و خلافت عرب خرد می‌شد.

با آفریدن شاهنامه، فردوسی توانست با نیرو و فرزاندگی، ملت با فرهنگ ایران را به استقلال برساند، زبان فارسی را زنده نگاه دارد و آیین تشییع را از آسیب بدکیشان ظاهری برهاند و اسلام را از پیرایه‌های ناشایست و بدنمای تعصب و تبعیض برکنار دارد. شاهنامه تیر کمان، فردوسی آرش ایران و هدف‌های گفته شده، مرزهایی از انسانیت بود که دشمنان بدان تاخته و بر روی آن چنگ انداخته بودند و این هدف‌ها نه تنها در روزگار فردوسی در خراسان به انجام رسید، که هر گاه چنان ضرورتی پیش آید، شاهنامه کمان نیرومند فردوسی آماده‌تیر انداختن به فراسوی مرزها است.

نهج‌البلاغه، عنوان کتابی در یکی از رشته‌های دانش نیست که دانشمندی گوشه‌گیر در کنج مدرسه و یا در گوشه کتابخانه نشسته باشد و بدون آشنایی با نیازهای مردم و واقعیت‌های اجتماعی نوشته باشد؛ بلکه این کتاب گزیده‌ای از سخنرانی‌ها، نامه‌ها، گفتارها، سفارش‌ها، بخش‌نامه‌ها، وصیت‌نامه‌ها، پیمان‌نامه‌ها، منشورهای کشور داری و حکمت‌های ژرف و فرزانه امیرالمؤمنین است که در درازای زندگی پر بار خود، در برخورد با واقعیت‌ها، مسایل، مشکلات و نیازهای اجتماعی و در پاسخ درست و دقیق به خواست‌های همیشگی بشریت پدید آمده و پیوسته مورد بهره‌برداری و سودجستن انسان‌های همه عصرها و نسل‌ها بوده است، تا اینکه دانایی فرزانه و سخن‌شناسی توانا و گوهرشناسی دانا به‌گزینش زیباترین و پر بهاترین گوهرها دست یازید و با پی بردن به راز جاودانگی این سخن، چنین گزینه‌ای را به انسان‌ها عرضه داشت.

از این رو ما می‌بینیم که در هر دوره‌ای از تاریخ اسلام، با شدت یافتن بحران‌های اجتماعی و در تنگنا قرار گرفتن مردم، نهج‌البلاغه به عنوان نسخه‌ای شفا بخش و پاسخ به مشکلات و مسایل مطرح می‌شود و قرن هفتم هجری، یکی از همان دوره‌هاست که بعداً در این باره بیشتر سخن گفته می‌شود.

امام علی (ع) و سخنوری

به هر یک از بزرگان بشری و تاریخ سازان که بنگرید، او را کم و بیش دارای بهره‌ای از ادبیات و آفرینش هنری می‌یابید. از پیامبران گرفته تا مصلحان، از دانشمندان تا

هنرمندان و از سیاستمداران تا خردمندان، همگی سخنورانی ادیب و هنرمندانی عجیب بوده‌اند.

این ویژگی، در وجود امام علی(ع) از همگان نمایان‌تر و در همه زمینه‌ها از دیگران برجسته‌تر است و «نهج البلاغه» او افسری درخشان بر تارک روزگاران است. شیوه بیان او بر گرفته از قرآن و سنت نبوی است، بهره‌های درونی سرشته در او و برونمایه بیابان بیکران و آسمان درخشان و خورشید تابان و طبیعت ساده بی‌جان جزیره‌العرب را نیز بر این عوامل باید افزود.

از همان روزگار زندگی‌اش که بر منبر فراز می‌شد، خطابه‌های آتشین او افسردگان را گرما می‌بخشید، گمشدگان راه می‌نمود، نشستگان را به خیزش وا می‌داشت و مردگان را از گور به قیام برمی‌انگیخت. شیفتگان سخنانش به حفظ کردن و نوشتن و اقتباس و تقلید و نمونه‌برداری و پیروی تلاش می‌کردند.

دوست و دشمن به برتری و یتنایی او در سخنوری هم داستانند، تا آنجا که درباره سخنش گفته‌اند: «از سخن آفریدگار فروتر و از سخن آفریدگان فراتر». (ابن‌ابی‌الحدید، شرح ۲۴/۱).

از ویژگی‌های سخن او، زیبایی لفظ و شیوایی بیان، ژرفایی معنی و محتوا، هماهنگی میان لفظ و معنی و همبستگی و پیوند منطقی و نظم و انسجام در میان الفاظ است. شگفت اینکه به دلایل تاریخی امام هیچ یک از سخنانش را از پیش فراهم نساخته، بیشتر آنها را ناگهانی و یک‌باره در برابر پیشامدی یا پرسشی به زبان آورده است. جرج جراد می‌نویسد: «در خطابه‌های ارتجالی و ناگهانی او معجزاتی از اندیشه‌های استوار، با معیارهای دقیق عقل حکیمانه و منطق پایدار یافت می‌شود و در برابر چنین گستردگی و ژرفایی از استواری و دقت و موشکافی آنگاه به شگفتی دچار می‌شوی که بدانی علی، حتی تا چند لحظه پیش از سخنرانی هم، برای آن آمادگی نداشته است.» (روائع نهج البلاغه

شرایط مناسب برای گردآوری نهج البلاغه

سخنان امام(ع) به جهت زیبایی و شیوایی و گیرایی و گوهرزایی از همان روزگار پدید آمدن در میان مردم پراکنده‌شده، در دل‌ها و خردها جای گزیده بود. لیکن پس از وی بنی‌امیه در چهار چوب برنامه‌های ضدّ علوی خود از گزارش و گسترش و نوشتن او جلوگیری می‌کرد. در روزگار نخست، عباسیان که خودشان را طرفدار و دوستدار علی و خاندان او نشان می‌دادند، سخنان او که گویی از نهانگاه دل‌ها و مغزها و گنجینه‌ها برون آمده بر زبان‌ها و کتاب‌ها جریان یافت و نقش بست.

اما دوران حاکمیت فرهنگی و سیاسی شیعیان و ایرانیان دیری نپایید و با فرمانروا شدن متوکل (۲۳۳ هـ) دست‌پرورده ترکان ماوراءالنهر و حاکمیت فرهنگ ضد ایرانی و ضد شیعی و روزگار خرد ستیزی و رواج تقلید و حدیث، بار دیگر گزارش و نوشتن و ترویج سخنان علی و آموزش و گسترش فرهنگ شیعی ممنوع گردید و پرچمدارانش گرفتار پیگرد دژخیمان و گریزان از مرکز قدرت و خلافت شدند. این دوره هم اگر چه سرچشمه‌های فرهنگی بسیاری را در مرکز اسلام و در شعاعی نه چندان محدود خشکانید، یک سده بیش تاب ماندن نیاورد و با در آمدن آل بویه ایرانی و شیعه به بغداد (۳۲۴ هـ) بار دیگر خردورزی و آزاد اندیشی که دو ستون استوار برای افراشته شدن کاخ دانش و فرهنگ بشری است، به بغداد باز گشت.

در این روزگار که عصر زرین تاریخ علوم اسلامی و فرهنگ بشری به شمار می‌رود، دانش به چنان اوج و گسترشی دست یافت که به گفته نویسنده «مفتاح السعاده» به سیصد رشته در شش باب تقسیم بندی گردید. (جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغه العربیه، ۵۴۱/۲).

از ویژگی‌های این دوره، دانش‌دوست و دانشمند بودن وزیران و امیران و فرماندهان و شاعر و ادیب بودن و مشوقشاعران و ادیب بودن آنان است و نیز از دیگر ویژگی‌های عصر زرین؛ فراهم بودن محیط آزاد علمی و فرهنگی برای برخورد اندیشه‌ها و بینش‌ها و

سرانجام رشد و تکامل و شکوفایی و بالندگی آنها و نیز رفاه اقتصادی و آسایش اجتماعی، ظهور دایره‌المعارف‌ها، تعدد رشته‌های دانش، بنیاد نهادن دانشگاه‌ها در کنار مساجد، تأسیس کتابخانه‌های بزرگ و حضور بسیاری از دانشمندان در هر رشته‌ای از علوم است.

این عصر بهره‌مند از شاعران نام‌آور و نویسندگان برجسته و بزرگ بسیار می‌باشد و سرانجام وجود شاعر، نویسنده، سخن‌شناس، دانشمند و سیاستمدار برجسته‌ای همچون سیدرضی را می‌توان از ویژگی‌های این روزگار برشمرد.

در چنین روزگار پر بار و بی‌مانندی است که زمینه از هر جهت برای گسترش و آموزش فرهنگ جاویدان و ژرف و انسانی علوی فراهم می‌گردد و سیدرضی گزیده‌ای از سخنان امیرالمؤمنین را گردآوری می‌کند و آن را «نهج‌البلاغه» می‌نامد.

ادب فارسی از آغاز پدید آمدن و به بار نشستن از سخنان حکمت‌آمیز امیرالمؤمنین امام علی بن ابی‌طالب (ع) بهره‌می‌گرفته است چنانکه نمونه‌هایی از این بهره‌گیری در اشعار رودکی و فردوسی طوسی به چشم می‌خورد، لیکن پس از گردآوری سخنان امام در یک کتاب به نام نهج‌البلاغه، بهره‌گیری هم آسانتر و هم بیشتر شد. شاعران از سده پنجم و پس از آن از این کتاب پر ارج بهره‌ها گرفته‌اند، تا اینکه در نیمه دوم سده ششم و نیمه نخست سده هفتم که حکومت و خلافت در بغداد و دیگر جاهای جهان اسلام به سوی ناتوانی می‌رود و این ناتوانی به جایی می‌رسد که مردم احساس همبستگی با فرمانروایان نمی‌کنند و آنها را دزدانی راهزن و گرگانی در لباس سگ گله می‌بینند و از سوی دیگر مغولان و تاتارها روبه سوی ایران می‌نهند و خاک ایران را زیر سم ستوران می‌سپرند. کشور ایران دچار آشوب می‌شود و گرگان به خوردن آدم‌ها می‌پردازند، سعدی از شیراز هجرت می‌کند و به باختر جهان اسلام روی می‌نهد و پس از گشت و گذاری نسبتاً دراز با دستی پر از تجارب سده‌ها و مردمان و دلی سرشار از عشق به میهن به شیراز باز

می‌گردد و شیراز را - که به تدبیراتبکان از نابودی مغولان رهایی یافته بود - آسوده می‌بیند:

چون باز آمدم کشور آسوده دیدم پلنگان رها کرده خوی پلنگی
از این روی همه آموخته‌ها و تجربیات خود را در دو کتاب پر ارج بوستان و گلستان
در اختیار ادب دوستان می‌گذارد. در این سفر رهاوردهای بسیار پر ارجی آورده است،
لیکن از همه گوهرهای با خود آورده با ارزشتر، آموخته‌های او از نهج‌البلاغه است.
سده ششم و هفتم، دوره پدید آمدن شرح‌هایی بر نهج‌البلاغه است که در این میان دو
شرح ابن‌ابی‌الحدید و ابن میثم از برجستگی ویژه‌ای برخوردارند و سه شاعر برجسته این
روزگار یعنی عطار و مولوی و سعدی نیز در ادب فارسی بیشترین بهره‌ها را از
نهج‌البلاغه گرفته‌اند که از میان آن سه نفر، در این مختصر، به نمونه‌هایی از آثار سعدی
متأثر از نهج‌البلاغه می‌پردازیم:

نخست از گلستان

مَنْتَ خدای را عزوجلّ که طاعتش موجب قُرْبیت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر
نَفْسِی که فرو می‌رود مُمدّ حیات است و چون بر می‌آید مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو
نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید؟
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ
الْمُجْتَهِدُونَ. (نهج‌البلاغه / ط ۱)

و اسْتَتَمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ. (از خطبه ۱۷۳)
الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدِ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمُ بِالشُّكْرِ (از خطبه ۱۱۴)
وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ. (حکمت ۱۳۵)

صیاد بی روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی اجل در خشکی نمیرد.

به نانهاده دست نرسد و نهاده هر کجا هست برسد.

فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْرُؤٍ وَلَا كُلُّ مُجْمَلٍ بِمَحْرُومٍ (از وصیت ۳۱)

منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت
و آن را که بر مراد جهان نیست دسترس در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناخت

الغنى فى الغربه ووطن و الفقر فى الوطن غریه (حکمت ۵۶)

رفیقى که غایب شد این نیکنام دو چیز است از او بر رفیقان حرام

یکی آنکه مالش به باطل خورند دگر آنکه نامش به زشتی برند

لا یكون الصديق صديقاً حتى یحفظ أخاه فى ثلاث: فى نكته و غيبته و وفاته.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

المرء مخبوء تحت لسانه.

حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بنده‌ای مصلحت عام را

اِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً تَخَنَصَّهُمُ اللَّهُ بِالنَّعْمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ، فَيُقِرُّهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَّلُوهَا؛ فَأَءِذَا مَنَعُوهَا

نَزَعَهَا مِنْهُمْ؛ ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَىٰ غَيْرِهِمْ. (نهج البلاغه، حکمت ۴۲۵)

دو چیز طیره عقل است؛ دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی.

لا خَيْرَ فِى الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِى الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ. (نهج البلاغه، حکمت

(۴۷۱)

حکما گفته‌اند: توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت. (گلستان، باب هشتم)

القناعتُ مالٌ لا ینفذُ. (حکمت ۴۷۵)

بوستان

برى ذاتش از تهمت ضد و جنس غنى ملكش از طاعت جن و انس

و بمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضد له (نهج البلاغه از خطبه ۱۸۶)

فَأَنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ، غَنِيًّا عَنِ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ

مَعْصِيَتِهِمْ. (از خطبه همّام: ۱۹۳)

به درگاه لطف بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی ز سر
 الْحَمْدِ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكَبْرِيَاءُ وَ اخْتَارَ هُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ (ط ۱۹۲)
 تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعِظَمَتِهِ، وَ تَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ. (از کلام ۱۷۹).
 زمین را ز تب لزرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ کوه
 وَ وَتَدَّ بِالصُّخُورِ مَيِّدَانِ أَرْضِهِ.

بر او علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکی است
 وَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ، وَ لَا نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ لَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ، وَ لَا
 دَبِيبُ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا، وَ لَا مَقِيلُ الذَّرْفِيِّ اللَّيْلَةَ الظُّلْمَاءِ. يَعْلَمُ سَاقِطِ الْأُورَاقِ، وَ خَفِيِّ طَرَفِ
 الْأَحْدَاقِ. (از خطبه ۱۷۸)

فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقِ دَاجٍ، وَ لَا لَيْلِ سَاجٍ. (ط ۱۸۲)
 كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ (از خطبه ۱۰۹)
 جهان متفق بر الاهیتش فرو مانده در کنه ماهیتش
 فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِعْقَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُورِ. (از خطبه ۴۹)
 لَا يُنَالُ بِجُورِ الْإِعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ (ط ۱۹۱)

بشر ماورای جلالش نیافت بصر منتهای کمالش نیافت
 نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم
 محیط است علم ملک بر بسیط قیاس تو بر وی نگردد محیط
 نه ادراک بر کنه ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد
 الْبَاطِنُ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنِ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ. (از خطبه ۲۱۳)
 وَ الرَّادِعُ أَنْاسَى الْأَبْصَارِ عَنِ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ (ط ۹۱)
 وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَنْصَارُ وَالْقُلُوبُ (ط ۸۵)
 لَا يُدْرِكُ بُوْهْمٍ وَ لَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ. (ط ۱۸۲)
 لَا تَقَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفِهِ (ط ۸۵)

عَظْمَ عَن أَنْ تُثَبِّتَ رَبُّوَيْتُهُ بِأِحْاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ (نامه ۳۱)
 وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ (از خطبه ۸۵)
 الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهِمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ (ط ۱)

نه هر جای مرکب توان تاختن که جا جا سپر باید انداختن
 فَأَقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَا تُقَدِّرْ عَظْمَهُ اللَّهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ. (از خطبه
 ۹۱)

که خاصان در این ره فرس رانده‌اند به لا احصى از وی فرو مانده‌اند
 وَ لَا يُحْصَى نِعْمَاءُهُ الْعَادُونَ. (از خطبه ۱)
 در این راه جز مرد ساعی نرفت گم آن شد که دنبال راعی نرفت
 خلاف پیامبر کسی ره گزید که هرگز به منزل نخواهد رسید
 مپندار سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی
 فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ؛ فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتَمَّ بِهِ، وَ اسْتَنْصِيءْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ. (از
 خطبه ۹۱)

فرا می‌نمایم که می‌نشنوم مگر کز تکلف مبراً شوم
 مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ. (حکمت ۲۲۲)
 فَنَاعَتِ تَوَانِكِرْ كُنْدَ مَرْدٍ رَا خَبِرْ كَنْ حَرِيصٍ جِهَانِكِرْدَ رَا
 كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا (حکمت ۲۲۹)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی